

# Lesson 1

<b>Vocabulary</b> (لغت)	<b>Part of speech</b> (نقش کلمه)	<b>Synonym</b> (مترادف)
1. <u>abandon</u>  رهاکردن / ترک کردن / ول کردن	Verb	<u>Desert/ leave/ quit</u>
<p>a. <u>When Roy abandoned his family, the police went looking for him.</u> وقتی روی خانواده اش را ترک کرد، پلیس به جستجویش پرداخت.</p> <p>b. <u>The soldier could not abandon his friends who were hurt in battle.</u> سرباز نتوانست دوستان خود را که در جنگ آسیب دیده بودند رها کند.</p> <p>c. <u>Because Rose was poor, she had to abandon her idea of going to college.</u> از آنجایی که رز فقیر بود، مجبور بود ایده خود را برای رفتن به دانشگاه رها کند.</p>		
2. <u>keen</u>  تیز / مشتاق / شدید / حساس	adjective	<u>Sharp/ eager/ intense/ sensitive</u>  تیز / مشتاق / شدید / حساس
<p>a. <u>The butcher's keen knife cut through the meat.</u> چاقوی تیز قصاب گوشت را برید.</p> <p>b. <u>My dog has a keen sense of smell.</u> سگ من حس بویایی قوی دارد.</p> <p>c. <u>Bill's keen mind pleased all his teachers.</u> ذهن مشتاق بیل همه معلمانش را خشنود کرد.</p>		

<p>3. <u>jealous</u></p> <p>حسود</p>	<p>Adjective</p>	<p><u>Wanting what someone else has</u></p>
<p>a. <u>A detective was hired by the jealous widow to find the boyfriend who had <b>abandoned</b> her.</u>  کار آگاه توسط بیوه زن حسود استخدام شده بود تا دوست پسری را که او را ترک کرده بود، پیدا کند.</p> <p>b. <u>Although my neighbor just bought a new car, I am not jealous of him.</u>  با وجود اینکه همسایه من به تازگی یک اتومبیل جدید خریده است، من به او حسادت نمی‌کنم.</p> <p>c. <u>Being jealous, Mona would not let her boyfriend dance with any of the cheerleaders.</u>  به دلیل حسادت ورزی، مونا به دوست پسرش اجازه رقصیدن با هیچ یک از تشویق‌کننده‌ها را نمی‌داد.</p>		
<p>4. <u>tact</u></p> <p>مهارت صحبت کردن / فوت و فن / تدبیر</p>	<p>Noun</p>	<p><u>Ability to say the right thing.</u></p>
<p>a. <u>My aunt never hurts anyone's feelings because she always uses tact.</u>  خاله من هرگز احساسات کسی را جریحه دار نمی‌کند زیرا همیشه از تدبیر استفاده می‌کند.</p> <p>b. <u>By the use of tact, Janet was able to calm her <b>jealous</b> husband.</u>  با استفاده از تدبیر، جاننت توانست شوهر حسود خود را آرام کند.</p> <p>c. <u>Your friends will admire you if you use tact and thoughtfulness.</u>  دوستانتان شما را تحسین خواهند کرد اگر از تدبیر و تفکر استفاده کنید.</p>		
<p>5. <u>oath</u></p> <p>قسم / سوگند / نفرین / دشنام</p>	<p>Noun</p>	<p><u>Promise/ swear/ curse</u></p>

a. The president will take the oath of office tomorrow.

رئیس جمهور فردا سوگند مسئولیت یاد خواهد کرد.

b. In court, the witness took an oath that he would tell the whole truth.

در دادگاه شاهد سوگند یاد کرد که تمام حقایق را خواهد گفت.

c. When Terry discovered that he had been **abandoned**, he let out an angry oath.

وقتی تری متوجه شد که او ترک شده بود ، دشنام خشمگینانه ای سر داد.

6. vacant

خالی

Adjective

Empty / unfilled

a. Someone is planning to build a house on that vacant lot.

شخصی قصد دارد در آن زمین خالی خانه بسازد.

b. I put my coat on that vacant seat.

کتم را روی آن صندلی خالی گذاشتم.

C. When the landlord broke in, he found that apartment vacant.

وقتی صاحبخانه با زور وارد خانه شد، آن آپارتمان را خالی یافت.

7. Hardship

سختی / گرفتاری

Noun

difficulty / adversity

a. The fighter had to face many hardship before he became champion.

مبارز قبل از اینکه قهرمان شود مجبور بود با سختی های زیادی روبرو شود.

b. Abe Lincoln was able to overcome one hardship after another.

آبراهام لینکلن توانست سختی ها را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

C. One account of hardship, Bert was let out of the army to take care of his sick mother.

به دلیل گرفتاری، به برت اجازه داده شد تا ارتش را ترک کند که از مادر بیمارش مراقبت کند.

8. Gallant

شجاع/ جنتلمن

Adjective

Brave/ valiant/ intrepid/ showing respect for women

a. The pilot swore a gallant oath to save his buddy.

خلبان برای نجات دادن رفیقش سوگند شجاعانه خورد.

b. Many gallant knights entered the contest to win the princess.

بسیاری از شوالیه های شجاع برای رسیدن به شاهزاده خانم در مسابقه شرکت کردند.

C. Ed is so gallant that he always gives up his subway seat to a woman.

اد به قدری جنتلمن است که همیشه از صندلی اش در مترو به خاطر یک خانم دست می کشد.

9. Data

اطلاعات

Noun

Facts / information

a. The data about the bank robbery were given to the F.B.I.

اطلاعات مربوط به سرقت از بانک در اختیار F.B.I قرار گرفت.

b. After studying the data, we were able to finish our report.

پس از مطالعه داده ها، توانستیم گزارش خود را به پایان برسانیم.

C. Unless you are given all the data, you cannot do the math problem.

نمی توانید مسئله ریاضی را حل کنید مگر اینکه همه داده ها را در اختیار داشته باشید.

10. <u>Unaccustomed</u> عادت نداشتن به کاری/غیر عادی/ نا آشنا	Adjective	<u>Not used to/ unfamiliar</u>
<p>a. <u>Coming from Alaska, Claude was unaccustomed to Florida's heat.</u> کلود که اهل آلاسکا بود به گرمای فلوریدا عادت نداشت.</p> <p>b. <u>The king was unaccustomed to having people disobey him.</u> شاه عادت نداشت که مردم از او سرپیچی کنند.</p> <p><u>C. Unaccustomed as he was to exercise, Vic quickly became tired.</u> چونکه ویک که به ورزش عادت نداشت، بلافاصله خسته شد.</p>		
11. <u>bachelor</u> مرد مجرد / مجرد	Noun	<u>A man who has not married</u>

a. My brother took an oath to remain a bachelor.

برادرم سوگند یاد کرد که مجرد بماند.

b. In the movie, the married man was mistaken for a bachelor.

در فیلم، مرد متأهل با یک مجرد اشتباه گرفته شد.

c. Before the wedding, all his bachelor friends had a party.

قبل از ازدواج، همه دوستان مجردش یک مهمانی گرفتند.

12. <u>qualify</u> واجد شرایط بودن / مناسب بودن	Verb	<u>Become fit</u>
--	------	-------------------

a. I am trying to qualify for the job that is now vacant.

من سعی می‌کنم برای شغلی که اکنون خالی است واجد شرایط باشم.

b. Since Pauline can't carry a tune, she is sure that she will never qualify for the Girl's chorus.

از آنجایی که پولین نمی‌تواند کوک بخواند، مطمئن است که هرگز برای گروه کر دختران شایستگی نخواهد کرد.

c. You have to be taller than 5 5" to qualify as a policeman in our town.

برای اینکه در شهر ما به عنوان افسر پلیس واجد شرایط باشید شما باید بلندتر از 5 فوت و 5 اینچ باشید.